

افرادی که حقیقت را بفهمند، یاد می‌گیرند که عاشقش بشوند
افرادی که عاشق حقیقت بشوند، یاد می‌گیرند که با آن زندگی کنند

فصل اول:

من و پول



من و پول

هتل ساحلی ایچ واتر

سال ۱۹۲۳، در هتل ساحلی ایچ واتر در شیکاگو ۸ نفر از ثروتمندان سرمایه‌گذار دنیا با هم ملاقات کردند. این ۸ نفر در مجموع در آن زمان ثروتمندتر از دولت آمریکا بودند. این

افراد:

۱. رئیس بزرگ‌ترین شرکت خصوصی فولاد
۲. رئیس بزرگ‌ترین شرکت گازی
۳. بزرگ‌ترین سهام‌دار گندم
۴. رئیس بورک نیویورک
۵. یکی از اعضای کابینه دولت
۶. بزرگ‌ترین بورس‌باز وال استریت
۷. رئیس بزرگ‌ترین شرکت انحصاری دنیا
۸. رئیس بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی

بودند. باید اعتراف کرد که موفق‌ترین افراد دنیا در آنجا جمع شده بودند. حداقل

می‌توان گفت، افرادی بودند که راز کسب پول را می‌دانستند. خب حالا ببینیم این افراد

۲۵ سال بعد در چه وضعیتی بودند:

۱. رئیس بزرگ‌ترین شرکت خصوصی فولاد، یعنی «چارلز شواب» ۵ سال آخر

عمرش را با پول قرضی و ورشکستگی گذراند.

۲. رئیس بزرگ‌ترین شرکت گازی آمریکای شمالی، «هوارد هاپسون» دیوانه شد.

۳. بزرگ‌ترین سهام‌دار گندم، «آرتور کاتن» درحالی‌که بدهکار و خارج از کشور بود، از دنیا رفت.

۴. رئیس بورس نیویورک، «ریچارد ویتنی» به زندان سینگ سینگ فرستاده شد.

۵. عضو کابینه دولت، «آلبرت فال» با عفو از زندان آزاد شد تا بتواند در خانه خودش بمیرد.

۶. بزرگ‌ترین بورس‌باز وال‌استریت، «جسی لیورمور» خودکشی کرد.

۷. رئیس بزرگ‌ترین شرکت انحصاری دنیا، «ایوار کروگر» نیز خودش را کشت.

۸. رئیس بانک تسویه‌حساب‌های بین‌المللی، «لیان فریزر» هم خودکشی کرد.

این مردان هنر کسب پول را خوب یاد گرفته بودند. ولی انگار هیچ‌کدام یاد نگرفته بودند که چطور ثروتمند زندگی کنند. چیزی که از بدو تولد حق آنها بود.

این نوع اتفاقات باعث شده تا مردمی که نیتی خوب ولی آگاهی کمی دارند،

بگویند:

- دیدی گفتم پول زیاد، خوب نیست!
- این نشان می‌دهد که ثروتمندان افراد شادی نیستند

البته که این حرف‌ها درست نیستند، چون آن ۸ نفر از مسیر درست منحرف شده بودند. ثروتمندان خیلی زیادی هستند که زندگی خیلی شادی دارند و کارهای خوب بی نهایت زیادی با پولشان انجام می‌دهند. آنها یک زندگی متعادل و غنی دارند. در نظر داشته باشید که پول بیش از هر دارایی دیگری روی زندگی شما تأثیر می‌گذارد. در واقع کسب یا ازدست‌دادن یکباره پول شدیداً روی خلق‌وخوی شما تأثیر می‌گذارد. پس باید قبول کنید لازم است که همه درکی عمیق از ماهیت پول و قوانین جذب آن داشته باشند.

موضوع ناراحت‌کننده این است که حتی از هر ۱۰ نفر، یک نفر هم این علم را ندارد. ۹۵ درصد افراد به هر درآمدی که دارند قانع شده‌اند ولی از اول تا آخر عمر، آرزوی داشتن پول بیشتر را دارند، هیچ‌وقت هم متوجه نمی‌شوند که در واقع می‌توانند هر چیزی که می‌خواهند را داشته باشند.

بگذارید یک چیزی را به شما بگویم، وقتی این کتاب را می‌خوانید شاید ذهنتان بخواهد شما را مقایسه کند. مثلاً بخواهد به کسی فکر کند که پول خیلی زیادی دارد یا شاید بخواهد به کسی که ورشکسته شده، فکر کند. ولی پیشنهاد می‌کنم فقط روی خودتان متمرکز باشید، چون اگر کسی چیزی دارد یا ندارد، هیچ تأثیری روی شما نخواهد داشت و شما فقط لازم است وضعیت مالی خودتان را بهبود بدهید.

پول، مهم است

یکی از اشتباهات رایج در مورد پول، میزان اهمیت پول هست. مثلاً چند بار شده که بشنوید مردم در حرف‌هایشان می‌گویند:

- پول همه چیز نیست
- پول مهم نیست
- اهمیتی به پول نمی‌دهم

خب شاید افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند، اهمیتی به پول ندهند، ولی شرط می‌بندم فروشنده ماشین، خواربارفروش و صاحب‌خانه‌شان به پول اهمیت می‌دهد. در واقع نمی‌شود کتمان کرد که پول برای هر فردی که در یک جامعه متمدن زندگی می‌کند، مهم است.

پس این بحث که پول به فلان اندازه مهم هست یا نیست، اشتباه است، چون هیچ چیزی نمی‌تواند جایگزین پول باشد.

پول، مستخدم است

حالا که اهمیت پول را اثبات کردم، بگذارید در این زمینه یک هشدار هم بدهم. همیشه یادتان باشد که پول مستخدم هست و شما رئیس آن. حواستان باشد که برعکس نشود. چون افراد باهوش زیادی، برعکس عمل کردند و متضرر شده‌اند.

متأسفانه خیلی از آنها عاشق پول شده‌اند و از مردم سوءاستفاده کرده‌اند. این کار مغایر با پایه‌ای‌ترین قوانین موفقیت مالی است. شما همیشه باید عاشق مردم باشید و از پول استفاده کنید، نه بر عکس.

یک دروغ دیگر که خیلی از مردم دوست دارند آن را باور کنند، این است که کسب پول را نتیجه شانس و اقبال خوب می‌دانند. مثلاً وقتی مردم جمع می‌شوند تا در مورد کسی صحبت کنند که آن فرد از نظر مالی موفق بوده، همیشه یکی در آن جمع هست که مثلاً بگوید «هری خوش‌شانس بود» یا «هری در زمان مناسب در جای مناسب بود». ولی به شما اطمینان می‌دهم که بدون هیچ قید و شرطی هر چند چیزی که به آن می‌گویند «شانس»، کمی در موفقیت مالی تأثیر دارد، ولی شانس به هیچ‌عنوان به‌تنهایی کافی نیست.

چون پول یک نتیجه یا معلول هست و همیشه باید به دست آورده شود. باور کنید، هیچ چیزی در این دنیا رایگان نیست و تنها افرادی که آسان پول به دست می‌آورند یا در ضرابخانه کار می‌کنند یا به‌زودی سر از زندان در می‌آورند، البته اگر همین‌الان در زندان نباشند.

پس همیشه یادتان باشد که اقبال خوب، یک عامل در موفقیت مالی هست ولی همیشه باید با تلاش و پشتکار همراه باشد.

پول باید در گردش باشد

سومین چیزی که باید در مورد پول بدانید این است که پول تا زمانی ارزشمند هست که جریان داشته باشد. وقتی پول در گردش نباشد، به اندازه یک روزنامه کهنه یا قوطی خالی کنسرو که در اتاق زیر شیروانی رها شده، بی ارزش است.

برای درک صحت این اصل، این داستان را بشنوید. روی قفسه کتاب‌هایم در خانه، یک لیوان نقره‌ای آبجو خوری دارم که هدیه یکی از سخنرانی‌هایم بود و هر وقت خانه می‌روم، پول‌خرده‌هایم را در آن می‌ریزم و هر وقت آن لیون پر شود، پولش را به یکی از بچه‌ها یا پسرخاله‌های جوانم می‌دهم.

آنها به نوبت پول را می‌گیرند و مشتاقانه منتظر نوبتشان هستند. ولی نکته‌ای که می‌خواهم به آن توجه کنید این است که تا وقتی لیوان هنوز پر نشده، پول داخلش ارزشی ندارد. چون آنجاست و هیچ کاری نمی‌کند و توجه کسی را هم جلب نمی‌کند.

ولی به محض اینکه پر می‌شود و پولش به یکی از بچه‌ها داده می‌شود، عملاً دارد به کار برده می‌شود. مثلاً هفته قبل نوبت تی جی، یکی از پسرخاله‌هایم بود. پول را سریع از دستم گرفت و به یک باشگاه گلف رفت و با آن پول چند دوره آموزش گلف خرید.

نمی‌توانم بگویم فروشنده دوره‌های گلف با آن پول چه کار می‌کند ولی مطمئنم آن پول را در یک لیون در قفسه کتاب‌هایم قرار نداده است. پس هیچ بحثی در این نیست که پول نباید از گردش خارج بشود بلکه باید استفاده بشود، از آن لذت ببرید و در گردش باشد.

حالا یک ماجرای احساسی‌تر که همین اصل را نشان می‌دهد را می‌گویم. داستان آقای چاپمن پیر. آقای چاپمن مرد مسنی بود که وقتی بچه بودم، چند خانه پایین‌تر از ما زندگی می‌کرد. هر چند اختلاف سنی ما خیلی زیاد بود، خیلی زود با هم دوست شدیم. همیشه می‌دیدم که با چرخ‌دستی زباله‌اش در محله رفت‌وآمد می‌کرد. او زباله‌ها را جمع می‌کرد و می‌فروخت و زندگی‌اش را از طریق فروش زباله‌های مردم می‌گذراند.

ولی طی چند سال آقای چاپمن به خاطر کار سخت، قامتش خم شد و یک روز، کمی بعد از جنگ جهانی دوم فوت شد. از آنجا که تنها زندگی می‌کرد و ظاهراً اقوامی در آنجا نداشت، پلیس وارد خانه‌اش شد تا اموالش را منتقل کند.

طبیعی بود که یک خانه نامنظم پر از مبلمان کهنه و یادگاری داشت ولی در کمال تعجب، پلیس بیش از ۱۰۰ هزار دلار پول کهنه پیدا کرد که در جعبه‌هایی در سراسر خانه پراکنده بودند.

روزنامه «ستاره روز» تورنتو سریعاً به این موضوع غیرطبیعی پرداخت و روی صفحه اولش داستانی از آقای چاپمن چاپ کرد و در آن سؤالی خیلی واضح را پرسیده بود. پرسید «چرا کسی باید پولی معادل ۱۰۰ هزار دلار داشته باشد ولی بخواهد پول‌ها را در جعبه‌هایی کهنه و رها شده بگذارد؟ جعبه‌هایی که با بی‌نظمی در خانه‌اش پخش شده بودند.»

آن موقع خیلی سنم کم بود، ولی همین سؤال را از خودم پرسیدم. اینکه چرا مردی مثل آقای چاپمن باید بخواهد مثل یک فقیر واقعی زندگی کند، درحالی‌که این مقدار پول ذخیره دارد؟

او می‌توانست از آن پول لذت ببرد. می‌توانست آن را سرمایه‌گذاری کند و از آن سود بگیرد و برای دیگران شغل ایجاد کند یا حتی آن را در بانک بگذارد و سود بانکی دریافت کند ولی به جای این کارها پولش را به در یک لیوان در قفسه گذاشته بود و باعث شده بود آن پول واقعاً بی‌مصرف شود.

دوستان، هیچ شکی نیست که پول نباید احتکار بشود، بلکه باید از آن استفاده بشود، از آن لذت ببرید و در گردش باشد. پس لطفاً هر کاری که با پولتان می‌کنید، اشتباه آقای چاپمن بیچاره را تکرار نکنید.

لطفاً توجه کنید که وقتی می‌گوییم پول باید در گردش باشد، منظورم این نیست که بیهوده اسراف بشود. این دو موضوع یک دنیا با هم فرق دارند. اگر هنوز فرقش را نمی‌دانید، پیشنهاد می‌کنم سریع متوجه تفاوتشان بشوید.